فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc534625360)

[روایت «ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو سنة» 2](#_Toc534625361)

[شمولیت کتاب و سنة نسبت به احکام واقعی یا اعم از واقعی و ظاهری؟! 2](#_Toc534625362)

[شمولیت کتاب و سنة نسبت به احکام اولی یا اعم از اولی و ثانوی؟! 4](#_Toc534625363)

[مقصود از سنة در روایت «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ» 4](#_Toc534625364)

[اقسام سنت واقعیه 6](#_Toc534625365)

[جمع‌بندی روایت حماد 7](#_Toc534625366)

[طایفه پنجم 8](#_Toc534625367)

[احتمالات مذکوره در طایفه پنجم 10](#_Toc534625368)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / مطلق و مقید /قاعده «تمسک به اطلاق در مسائل مستحدثه»

## اشاره

بحث در ادله‌ای بود که ممکن بود به آن‌ها استشهاد و استدلال برای شمول عمومات و اطلاقات آیات و روایات نسبت به مسائل و موضوعات جدید شود.

به چهارمین طایفه رسیدیم که مربوط به قرآن و خبر در کنار هم بود، سه طایفه قبلی مربوط به شمول قرآن نسبت به همه‌چیز بود، این طایفه مربوط به روایات است، این همان روایت حماد در کافی بود که امام فرمودند: «ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو سنة»، در این روایت چندین مسئله را بیان کردیم.

# روایت «ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو سنة»

مسئله بعدی در این روایت این است که؛ «**عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»[[1]](#footnote-1)، اینکه می‌فرمایند: «**مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، این به‌عنوان حکم واقعی می‌فرمایند یا اعم از حکم ظاهری و واقعی است؟

## شمولیت کتاب و سنة نسبت به احکام واقعی یا اعم از واقعی و ظاهری؟!

اینکه روایت می‌گوید: هر چیزی از موضوعاتی که شما با آن‌ها مواجه می‌شوید، در آن آیه‌ای یا روایتی و سنتی وجود دارد، در این دو احتمال وجود دارد:

1 –به‌عنوان حکم واقعی‌اش در روایات و آیات تبیین شده است.

2 – تکلیف ما در آن مسئله روشن شده است، اعم از اینکه حکم واقعی یا ظاهری باشد، اعم از اینکه حکم را به‌عنوان ادله واقعیه بیان بکند یا اینکه حکم در قالب اصول عملیه بیاید، اعم از اینکه به شکل واقعی به این معنا باشد یا اینکه ولو ظاهری و معنای حکم اصل عملی را در آن مشخص می‌کند.

اگر به معنای دوم باشد، در این صورت از این روایت چیزی بیرون نمی‌آید، برای اینکه «**مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، می‌گوید: تکلیف شمارا کتاب و سنت در هر موضوعی مشخص می‌کند، ولو به شکل اینکه «رفع عن امتی ما لا یعلمون» یا به استصحابی یا برائت یا احتیاطی، عمده هم برائت است، به طور مثال نمی‌داند این لازم است یا لازم نیست، برائت جاری می‌کند یا استصحاب، به طور مثال نمی‌داند وقتی عقد خوانده شد، آیا آثار مترتب می‌شود یا نمی‌شود؟ اصل عدم ترتب است، با یک اصل عملی تعیین تکلیف می‌کند.

بنا بر احتمال دوم که تعیین تکلیف به شکل اعم باشد، چیزی از این روایات از بحث ما بیرون نمی‌آید، شمول این آیات و روایات نسبت به احکام واقعیه قابل‌استفاده نیستند، برای اینکه این آیات و روایات می‌گوید: تکلیف را یا به بیان حکم واقعی اصلی یا به نحو حکم اصل عملی مشخص می‌کند، اگر احتمال دوم باشد، این روایت دلیل بر شمول به عنوان اولی واقعی نمی‌شود، در بحث ما در این صورت مفید نیست و قابل استدلال نیست. وقتی قابل استدلال است و نزدیک‌تر به بحث ما است که بگوییم: این روایت می‌گوید: همه‌چیز با عناوین واقعی‌شان تعیین تکلیف به عنوان واقعی می‌شود، نه به عنوان اصل عملی که خیال شمارا راحت بکند.

همه‌چیز را که می‌گوییم، یعنی در همه زمان‌ها، روایت هم باید آن را در بر بگیرد، پس به طور مثال بگوییم عمومات و اطلاقات شامل این‌ها می‌شود.

وقتی می‌توانیم بگوییم عقد بیمه تعیین تکلیف شده است که در مورد «**مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، احتمال اول را بدهیم، اما اگر احتمال دوم را بدهیم، عقد بیمه هم تعیین تکلیف شده است، با برائت یا استصحاب و امثالهم تکلیفش مشخص شده است، این غیر از این است که بگوییم: عموم أوفوا بالعقود یا أحل الله البیع این را در بر می‌گیرد.

ممکن است کسی احتمال اول را در اینجا تقویت بکند که «**مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، ظاهرش این است که تکلیف آن مشخص شده است، نه اینکه برای رفع تحیر شما حالا گفته شده است که معطل نشوید، خود را به‌زحمت نیانداز، شما آزاد هستید، ظاهرش این است که؛ وضع آن در کتاب و سنت مشخص شده است، وگرنه بیان یک حکم اصل عملی که برای رفع تحیر است، این هنری نیست، آن ارزشی که وجود دارد و مناسبات حکم و موضوعی که وجود دارد، این است که روایت بگوید: ما احکام افعال شمارا به عناوین واقعی و از حیث واقعی معین کردیم، نه اینکه در شرایط سخت، دشوار، عدم اطلاع شما گفتیم که آزاد هستید.

اصول عملیه برای یک نوع آزاد کردن و راحت کردن فرد هست، این ارزشی نشد که بگوییم: قرآن یا سنت دارد به آن می‌پردازد، ظاهر این روایات و روایات دیگری که بیان می‌شود، این است که؛ به عنوان تکلیف واقعی تعیین تکلیف می‌شود نه به عنوان ولو ظاهری، «**مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، یعنی اینکه واقعاً حکمش مشخص شده است، به طور مثال بیع یا عقد است، خودش به عنوان واقعی حکمش تعیین شده است، شاید احتمال اول اظهر باشد، البته در حدی نیست که بگوییم: احتمال دوم قطعاً باطل است، آن‌هم ممکن است بگوییم: روایت می‌خواهد بگوید که همه‌جا تعیین و تکلیف کردیم، هیچ جایی را برای شما معطل نگذاشتیم، اما بیشتر به احتمال اول نزدیک است.

## شمولیت کتاب و سنة نسبت به احکام اولی یا اعم از اولی و ثانوی؟!

سؤال دیگری که در این روایت وجود دارد این است که؛ «**مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، کسی بگوید: این به عنوان اولی می‌گوید یا عناوین ثانوی را هم شامل می‌شود، یعنی حالت‌های اضطرار و امثالهم.

هر موضوعی که در کتاب و سنت تعیین تکلیف شده است، به عنوان اولیه‌اش یا به عناوین ثانویه؟

در پاسخ به این سؤال باید احتمال دوم را بیان کرد، یعنی شمول احکام اولیه و ثانویه، برای اینکه رفتارهای ما در عالم خارج گاهی در شرایط طبیعی است، گاهی در یک شرایطی است که عناوین ثانویه بر او عارض می‌شود.

«**مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، وقتی صدق می‌کند که؛ هم شرایط طبیعی و احکام اولیه ذکر شده باشد و هم عناوین ثانویه و اضطرار و امثالهم ذکر شده باشد، چون عناوین ثانویه هم حکم واقعی است، روایت حکم واقعی را می‌گوید، نه اصول عملیه ظاهریه اصل عملی.

فلذا در سؤال اول می‌گوییم: اختصاص به احکام واقعیه در مقابل اصول عملیه دارد، اما در سؤال دوم می‌گوییم: احکام افعال را چه به عناوین اولیه‌اش و چه به عناوین ثانویه‌اش روشن می‌کند، چون عناوین ثانویه هم درواقع همان احکام واقعی منتهی در یک شرایط خاص است.

### مقصود از سنة در روایت «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ»

سؤال دیگری که راجع به این روایت هست، این است که اینکه می‌فرماید: «ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو سنة»، قرآن که روشن است، اما در مورد سنت چند احتمال وجود دارد:

1 – مقصود از سنت، سنت واقعیه باشد، یعنی آن سنتی که در دست ائمه است، ولو به دست ما نرسیده باشد، سنت واقعیه اعم از سنت به معنایی است که در احتمال بعدی خواهیم گفت.

2 – احتمال دیگر این است که مقصود از سنت، **سنة واصله به ایدینا** باشد، میان این دو اعم و اخص است.

یک سنت واقعیه هست که آن روایات و سنتی است که از معصومین صادر شده است یا حتی صادر نشده است، زمان امام زمان قرار هست که صادر بشود؛ سنة واصله به ایدینا یعنی از ائمه صادر شده است و الآن هم در دست ماست.

اگر احتمال اول داده شود، اینکه سنت واقعیه شامل همه افعال و تکالیف هست و همه‌چیز را روشن کرده است، این به درد ما نمی‌خورد، آنکه سنت واقعیه است، اعم از اینی است که در دست ماست.

ما می‌خواهیم بگوییم: همینی که در دست ماست، شمول و عموم دارد که به اطلاقات و عموماتش تمسک بکنیم.

 اگر احتمال دوم باشد، سنت واصله باشد، در این صورت استدلال به آن ممکن است، چون روایات می‌گوید: همه موضوعاتی که شما در طول زمان با آن‌ها مواجه هستید، این در مورد آن یا آیه یا یک روایت است.

بنابراین از این نظر هم این سؤال مطرح است و در پاسخ به آن دو احتمال است:

1 – سنت واقعیه باشد.

2 – سنت واصله باشد

بنا بر احتمال اول در بحث ما این روایت برای ما ارزشی ندارد.

سؤال: این مطلب را می‌توانیم در قرآن مطرح بکنیم، آیا قرآن بظاهره یا بباطنه، اگر به ظاهره باشد به درد ما می‌خورد.

جواب: بله بحث‌های آن را بیان کردیم، چون در بحث قرآن مطرح کردیم، اینجا مطرح نمی‌کنیم، عین این سؤال در آنجا هم هست، «ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو سنة»، اگر ظاهر را بگوییم، در این صورت مفید واقع می‌شود.

اینجا بین این دو احتمال انتخاب دشواری داریم، «**عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ وَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ**»، باید بگوییم: مطمئناً احتمال دوم درست است تا استدلال تمام بشود، بگوییم: مقصود این است که؛ در روایاتی که ما به دست شما داده‌ایم، تکلیف شما مشخص شده است، در همین ظاهر آیات و روایاتی که در دست شماست.

درحالی‌که یک مقداری اینجا دشوار است، علتش این است که در اینجا بحث اخبار که به میان می‌آید، ضیاع اخبار و دو پدیده در اخبار وجود دارد که این کار را دشوار می‌کند:

1 – پدیده ضیاع اخبار، اخباری که از ائمه صادر شد، در گذر زمان امکان دارد که برخی از آن‌ها از بین رفته باشد و به دست ما نرسیده باشد، این مقداری کار را دشوار می‌کند، فی‌الجمله این مسئله وجود دارد و نمی‌شود به طور بالجمله نفیش کرد.

2 – پدیده دیگر این است که در سنت، ما یک سنت‌هایی داریم که به اصل ظهور امام عصر محول شده است، بنابراین نبوده است که ابلاغ و اعلام بکنند، در ذخیره علم آن‌ها برای عصر ظهور حفظ شده است.

### اقسام سنت واقعیه

سنت واقعیه سه قسم دارد:

1 – آن‌هایی که به دست ما رسیده است.

2 – آن‌هایی که به یک عصری رسیده و ضایع شده است.

3 – آن‌هایی که تا زمان ظهور امام عصر سلام‌الله‌علیه باقی مانده است.

نمی‌شود گفت که سنتی که در دست ماست، شمول دارد و همه‌چیز را تعیین تکلیف می‌کند، بعد بگوییم که اطلاقات و عموماتش قابل استشهاد حتی در موضوعات بعدی است، شاید چیزی بوده است که اگر آن دست ما بود، موضوعات جدید ذیل آن قرار می‌گرفت.

ممکن است کسی نسبت به قسم سوم از سنت - یعنی سنتی که اعلام نشده است و زمان امام عصر سلام علیه اعلام می‌شود - جواب بدهد: به مرحله تنجز نرسیده است، به مرحله فعلیت نرسیده است، لذا ما مکلف به آن‌ها نیستیم، آن‌ها از دائره تکلیف ما بیرون است.

مقصود از سنت در اینجا، یعنی سنتی که فعلیت رسیده است.

 سنت واقعی‌های که به فعلیت نرسیده و بعد ابلاغ خواهد شد، این برای عصر بعد است، دائره این روایت محدود به دو قسم می‌شود:

1 – سنت واقعیه اعلام‌شده

2 – سنت واصله

سنتی که اعلام نشده است، داخل در اینجا نیست.

در اینجا مسئله ضیاع مطرح می‌شود، نسبت به ضیاع ممکن است کسی بگوید: چیزهایی که ضیاع پیداکرده و قرینه‌ای بوده برای تخصیص، تقیید و امثالهم، آن‌ها از عهده ما برداشته شده است.

فرض این است که ما در قبال آن‌ها مسئولیتی نداریم، ما در قبال آن‌ها معذور هستیم، اما درعین‌حال ابهام در روایات همچنان وجود دارد، ممکن است کسی بگوید: در روایات تکلیف واقعی ما تعیین شده است، اما اینکه این روایات به درد شما می‌خورد و به همه جای آن می‌توانیم تمسک بکنیم، مقداری کار مشکل است، وضوح کافی ندارد.

## جمع‌بندی روایت حماد

بنابراین جمع‌بندی ما در این روایت حماد این بود که؛ به آن شکلی که ما سه بحث را در آیات قرآن می‌گفتیم، در روایات خیلی نمی‌شود به این روایت تمسک کرد و بگوییم که شمول دارد و می‌شود به اطلاقات و عموماتش تمسک بکنیم، مگر اینکه واقعاً کسی بگوید: من مطمئن هستم، «**ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو سنة**»، یعنی به عنوان اولی‌اش، وضعش در همین سنتی که به دست شما می‌رسد، به عنوان اولی تعیین تکلیف شده است، منتهی این مقداری سخت و دشوار است.

اینجا برخلاف سه طایفه قبلی دشوار است، اطمینان به اینکه بگوییم: احکام همه‌چیز به عنوان ذاتی و واقعی و اولیه‌اش، در همین کتاب و روایات موجوده تعیین تکلیف شده است، گرچه به عنوان یک احتمال وجود دارد، درواقع امام می‌خواهد بفرمایند: با همینی که به دست شما هست، تکلیف شما را تا ابد مشخص کردیم.

سوال...

جواب: یعنی این به عنوان اولی نسبت به همه موضوعات تا آخر زمان شمول دارد، شما هم به همین موظف هستید، لذا می‌توانید به این‌ها تمسک بکنید، احتمالش منتفی نیست، اما اطمینان به این مقداری سخت است.

لذا از باب تجمیع شواهد ما فی‌الجمله به این اعتماد داریم، اما نه به اینکه به‌تنهایی می‌شود به این استدلال کرد.

سؤال...

جواب: آن‌هم یک اشکالی دیگر بود، قرآن یا سنت، جداجدا نمی‌گوید.

سؤال: اینکه می‌فرمایید: سنت همان برآمده از قرآن است، سنتی است که اعم از موارد ضیاع باشد و همه باهم، مجموعه برآمده از قرآن است، چیزی که در دست ما هست، همه سنت نیست.

جواب: بله آن اشکال برقرار است، منتهی جهتی که ایشان می‌گویند، مانعی ندارد.

سؤال: در قرآن گفتید: تبیاناً لکل شیء، سنت هم همان قرآن است، قرار شد باز شده قرآن باشد، پس باید تبیان کل شیء باشد.

جواب: سنت باز شده، همان سنت واقعیه است، نه سنت موجوده.

بنابراین استدلال طایفه اول را نسبت به طایفه چهارم قوی‌تر می‌دانستیم، گرچه در طایفه چهارم هم ممکن است یک استشمامی وجود داشته باشد و اشعاری باشد، اما در حد استدلال سخت است.

# طایفه پنجم

طایفه پنجم این است که؛ در روایاتی ذکر شده است: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا مِنْ شَيْ‌ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْ‌ءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْه‌**»[[2]](#footnote-2)، آدرس‌های این روایت در الفائق ذکر شده است، اینجا سه روایت نقل کردند، شاید بیشتر هم باشد، بعضی هم در خطبه غدیر از پیامبر نقل شده است، در خطبه غدیر فرمودند: «**أَيُّهَا اَلنَّاسُ مَا أَعْلَمُ عَمَلاً يُقَرِّبُكُمْ إِلَى اَلْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ اَلنَّارِ إِلاَّ وَ قَدْ نَبَّأْتُكُمْ بِهِ وَ حَثَثْتُكُمْ عَلَى اَلْعَمَلِ بِهِ - وَ مَا مِنْ عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ اَلنَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ اَلْجَنَّةِ إِلاَّ وَ قَدْ حَذَّرْتُكُمُوهُ وَ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ‌**»[[3]](#footnote-3)، در خطبه وداع ذکر شده است.

ممکن است کسی به این روایات استدلال بکند، به این صورت که وقتی می‌گوید: همه‌چیز را برای شما بیان کردیم، این مستلزم این است که عمومات و اطلاقاتش شمول داشته باشد.

چند نکته راجع به این روایت وجود دارد:

نکته اول اینکه این را پیامبر در خطبه غدیر و وداع می‌فرمایند، پیامبر می‌فرمایند: من همه‌چیز را برای شما بیان کردم، در این صورت سؤال می‌شود که آیا پیامبر همه جزئیات و تفاسیر را بیان کردند؟

جواب این است که این‌طور نیست، بلکه بسیاری از تفاسیر و جزئیات در کلمات ائمه بیان شده است.

مقصود از بیان پیامبر این است که؛ من آن‌ها را یا به نحو خاص یا باواسطه به نحو عام به شما امر کردم، یعنی شما را ارجاع به امام علی علیه‌السلام دادم که بعد آن‌ها را بیان می‌کنم، وگرنه بخواهیم بگوییم که این‌ها می‌گویند: به نحو خاص ما ذکر کردیم، این نمی‌شود، پس به نحو عام بیان می‌کند.

این یک نکته است که؛ درواقع به نحو اعم از امرونهی و ارشاد مستقیم به موضوع یا امر و نهیی که بر اساس ارجاع به ائمه انجام شده است، یعنی به خاطر همان نصبی که در غدیر انجام می‌دهد، می‌گوید: هر چه لازم بود برای سعادت شما یا به نحو خاص یا به نحو ارجاع به ائمه و اوصیاء خودشان گفته‌ام.

سوال: ظاهر روایت این است که یعنی پیامبر می‌فرمایند: ما خطوط اصلی را برای شما بیان کردیم...

جواب: اینجا می‌گوید: «ما من عمل یقربکم إلی الجنة إلّا و قد أمرتکم به»، عمومی که عاری از تخصیص هم هست.

سوال...

جواب: به‌عبارت‌دیگر اینجا سه احتمال است:

1 – بگوییم: «إلّا و قد أمرتکم به»، یعنی به نحو جزئی و ریز بیان کردم، این مطلب را نفرمودند، پس می‌گوییم که این مقصود نیست،

2 – بنابراین گاهی مقصود این است که عموم ندارد، می‌خواهد بگوید که ما کلیات را بیان کردیم.

3 – احتمال دیگر این است که؛ همه‌چیز را یا خودم بیان کردم یا وصی من بیان کرده است، در خطبه وداع این مطلب را می‌فرمایند.

احتمال اول قطعاً نیست، بنابراین باید یکی از دو احتمال بعد را برگزینیم، یعنی اینکه خودم فقط کلیات را گفتم یا اینکه «ما من شیءٍ» عمومش همچنان باقی است، منتهی «إلّا و قد أمرتکم به»، اینکه مستقیم یا باواسطه وصی‌ام امر کردم، ما فکر می‌کنیم دومی اولی باشد از اینکه بگوییم: فقط خطوط کلی را می‌گوید و اصل عموم را برداریم.

سؤال: همه‌چیز را با جزئیات به امام علی علیه‌السلام یاد دادند.

جواب: بله

به‌عبارت‌دیگر «أمرتکم به» یعنی شما جداجدا یا اینکه «أمرتُ» امام علی علیه‌السلام را، بعضی را به شما گفته‌اند و بعضی را بعداً می‌گویند.

سؤال...

جواب: با وصایت که می‌گوییم، یعنی باطن را به او نشان داده است، ممکن است در کلماتشان هم بوده که فقط حضرت علی علیه‌السلام می‌تواند استفاده بکند، اما درعین‌حال ارجاع به آن‌ها داده شده است.

سؤال...

جواب: ما این را نفی نمی‌کنیم، یعنی می‌خواهیم بگوییم: «إلّا و قد امرتکم به»، یعنی من به نحو ولو باطنی در کلمات من وجود دارد که شما نمی‌توانید بفهمید و ائمه علیهم السلام می‌توانند بفهمند.

## احتمالات مذکوره در طایفه پنجم

چهار احتمال را بیان کردیم:

1 – احتمال اول این است که می‌گوید: همه‌چیز را به نحو تفصیل و ظاهری به شما گفتم، این مشخص است که نیست.

2 – احتمال دوم این است که؛ «إلّا و قد أمرتکم»، خطوط کلی را بیان کردیم.

3 - «إلّا و قد أمرتکم به»، یعنی أمرتکم به شخصاً یا به‌واسطه وصی‌ام.

4 - «إلّا و قد أمرتکم به»، اعم از ظاهر و باطن است، منتهی یک‌بخشی از آن ظاهر بوده است که شما فهمیدید، بخشی هم در باطن است که بعد برایتان می‌گویند.

1. - الکافي , ج **1** , ص **59** [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحار الانوار، علامه مجلسی، ج67، ص96، ط بیروت. [↑](#footnote-ref-2)
3. - عدة الداعي و نجاح الساعي , ج 1 , ص 83. [↑](#footnote-ref-3)